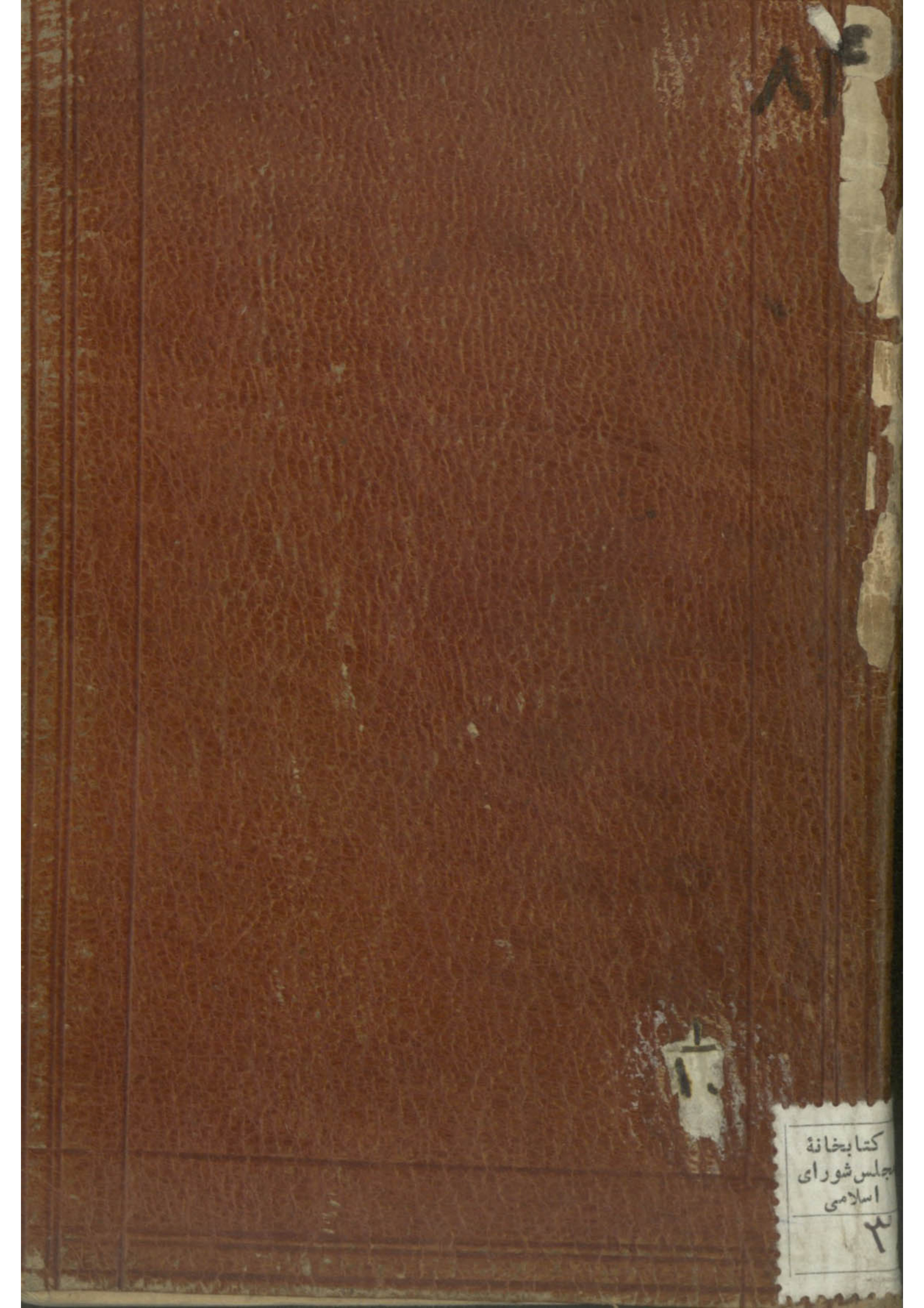
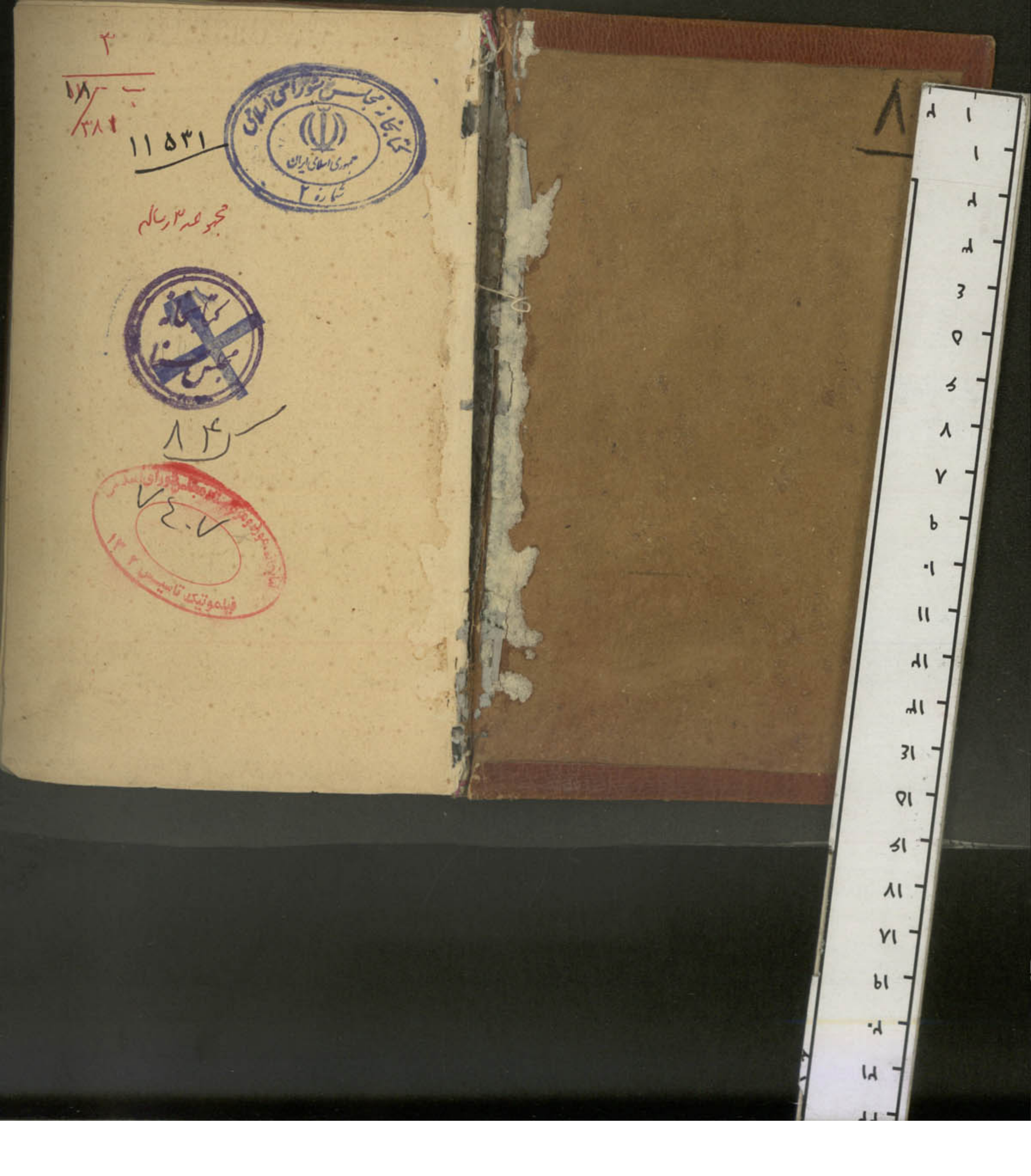
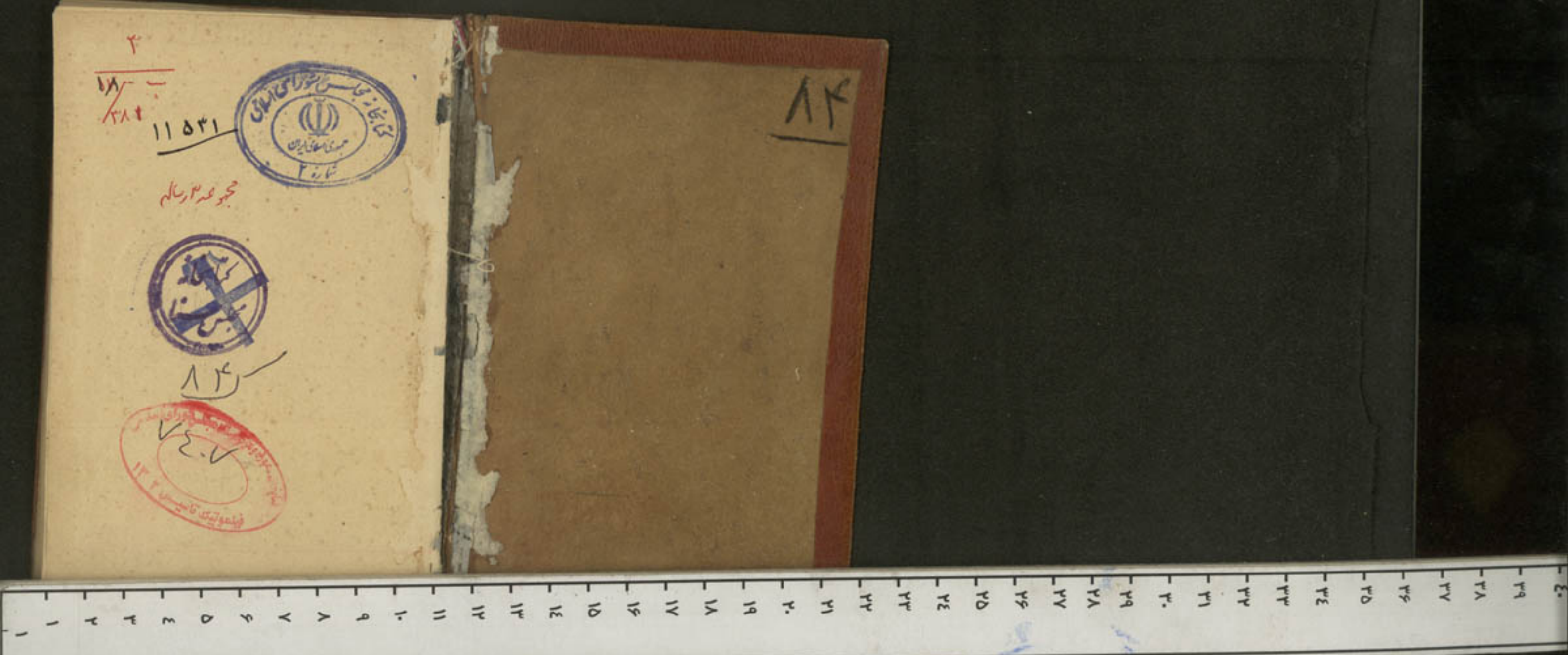

٨١٤
١/١٠
کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
٣


مجموعه ۳ رساله
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ۲
۱۱۵۳۱



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید
الاولین و الآخرین اما بعد چون بندگان
امیر الامراء العظام فخر الدوله العلیه العالیه الحاج
محمد حسین خان قاجار المروزی دام اقباله العالی
و جمعی مومنین خواهش نمودند که آنچه از جمله لوازم
و مهمات و منتخبات علم قرائت بیان شود چنین
گوید احقر الناس و افقر العباد علی اکبر ابن محمد علی
عفی عنه

عفی الله عنه جرائمهما یوم الحشر و التناد که آنچه
استنباط نموده ام درین علم از کتب نظمیه و نثریه
علی قدر الفهم و الفطانه و آنچه استماع نموده ام
از استادان کامل اعلی الله مقامهم تبصرةً
للمبتدئین و تذکرةً للمنتهین مندرج میسازم
در مختصر رساله مرتب و مفصل میسازم آن رساله را
بر مقدمه و فصول هفتگانه و خاتمه که در هر یک
بیان شود احکامی و قاعده **مقدمه**
در بیان فضیلت قرائت و آداب تعلیم آن بدانکه
در حدیث صحیح از پیغمبر صلی الله علیه و آله
منقول است که اهل القرآن اهل الله و خاصته

یعنی اهل قرآن اهل خدا و خاصان ویند و نیز
فرمودند اشرفُ اُمّتی حملةُ القرآنِ
یعنی گرامیترین امت من کسانیند که تلاوت
قرآن نمایند و عمل نمایند بآنچه در قرآن است
و نیز فرمودند که خیرکم من تعلّمَ القرآنَ و علّمه
یعنی بهترین شما کسی است که تعلیم بگیرد قرآن را
و کسیکه تعلیم بدهد آنرا و نیز فرمودند القرآنُ
حبلُ اللهِ المتینُ طرفهُ بیدِ اللهِ وطرفهُ بایدیکم
فتمسّکوا یعنی قرآن ریسمانی است محکم یکسر او
بدست شماست و یکسر او بدست رحمت الهی است
پس متمسّک شوید باو که سبب نجات شما میگردد
وحدیث دیگر

وحدیث دیگر فرمودند یکونُ القرآنُ یومَ القیمةِ حالین
احدهما الشفاعةُ و ثانیهما الشکایةُ الاولی لمن قرأ
القرآنَ علی وجهِ الترتیلِ و عَمِلَ مضمونَه و الاُخری
لمن قرأ القرآنَ بغیرِ ترتیلٍ و لا یَعمَلُ مضمونَه یعنی میباشد
از برای قرآن در روز قیامت دو حال یکی آنکه شفاعت کند
قاری را که قرائت کرده باشد او را بوجه قرائت
صحیح از ادای حروف از مخارج و غیره و عمل نموده باشد
بآنچه در قرآن است حالت دیگر آنکه شکایت کند
از آنکه بخواند
او را علی سبیل اللحن یعنی غلط در کلمه و اعراب و ادا
نمودن حروف از مخارج خود و غیره و عمل نکند بآنچه
در اوست و مضمون حدیث دیگر آنکه در موضعی که بترسد

بنده از ظلمات اعمال خود از زمانی باشد که قاری را دفن
کنند و او تنها با معاملهٔ خود در قبر بماند در آن تنهائی و تحسر
رسد با روشنی یعنی نوری ظاهر و آن وقت آن باشد
که با فرح و سرور زنده‌وی آید از بهر ایمن گردانیدن قاری
از خوف شدت ظلمات کردار او با ظلمات قبر که
رسول خدا فرموده است للقبر ظلمات لا ینورها
الا صالح الاعمال فصل اول در استعاذه است
در صیغهٔ او قرّا را اختلافی باشد لکن اصح اعوذ
بالله من الشیطان الرجیم است و گفتن او ابتدای
هر سوره و آیه سنت است و بعضی بوجوب رفته‌اند
پس سند ایشان آیهٔ شریفه است فاذا قرأت القرآن

فاستعذ

فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم که صیغهٔ امر را حقیقت
در وجوب میدانند و صیغهٔ استعاذه آنچه بنظر
رسیده است هشت است اول اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم دوم اعوذ بالله العظیم من
الشیطان الرجیم سیم اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم ان الله هو السمیع العلیم چهارم اعوذ بالله
العظیم السمیع العلیم من الشیطان الرجیم پنجم
اعوذ بالله العظیم من الشیطان الرجیم ان الله
هو السمیع العلیم ششم اعوذ بالله السمیع العلیم
من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم
هفتم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و استفتح

ابتدا و هو خیر الفاتحین **هشتم** اعوذ بالله العظیم و بوجهه
الکریم و سلطانه القدیم من الشیطان الرجیم بدانکه اتفاق
قراء است که هرگاه ابتدا نماید قاری بخواندن قرآن
هر سوره که باشد گفتن بسم الله الرحیم واجب مگر در سوره
توبه و اگر ابتدا نماید از وسط سوره واجب نیست بلکه جایز است
در غیر سوره توبه در قرائت سوره بهتر آنست که وصل کند
آخر سوره انفال را بسوره توبه ترک بسمله در سوره توبه
از جهة آنکه بسمله آیه رحمت است و سوره توبه در حال
غضب بر کفار نازل شده است مناسب نیست آیه رحمت
با او در اجزای سوره توبه خلافست که جایز است بسم الله
اولی ترک است و در وصل کردن سوره بسوره چهار وجه است
اول وقف بر آخر سوره اولی و وصل بسم الله بسوره

ثانیه

ثانیه **دوم** وصل آخر سوره به بسمله و وصل بسمله بسوره ثانیه
سیم وقف بر آخر سوره اولی و وقف بر بسمله و ابتدا بسوره
ثانیه **چهارم** وصل آخر سوره اول بر بسمله و ابتدا بسوره
ثانیه این وجه ممنوع است و سه وجه دیگر جایز است قطع
بسمله در میانه سوره از سورهای قرآن اولی است اشاره
میشود درین نظم   ما محمد با بکار و وصل بسم الله مکن
با عبس تبت و ولا اقسم و ویل لم یکن   و در ده سوره
از سورهای قرآن مستحب است وصل بسم الله اقرا
دان وصل بسم الله سنت نیز با   حاقه رحمن و فتح الحمد و
قارعه انبیا **فصل دوم** در بیان مخارج حروف لازم
آنست بدانکه از جمله مهمات و واجبات آنکه مخارج حروف را

وپیش از دانستن مخارج معرفت اقسام دندانها از جمله
لوازم است و آن بر چهار قسم است اول ثنایا و آن
چهار دندان است دو از بالا و دو از پایین دوم رباعیات
که جمع رباعیه است و آن نیز چهار دندان است دو
از حنک اعلی و دو از حنک اسفل از چهار جانب ثنایا
سیم انیاب که جمع ناب است که آن را دندان نیش
گویند آنهم چهار دندان است دو از حنک اعلی و دو
از حنک اسفل از چهار پهلوی رباعیات چهارم
اضراس است که جمع ضرس است و آن بر سه قسم است
اول ضواحک که جمع ضاحک است و آن دندانهاییست
که در وقت خنده نمایان میشود و از آنجهت ضواحک گفته اند و آن چهار

دندانست

دندانست دو از حنک اعلی و دو از حنک اسفل دوم
طواحن است که جمع طاحنه است که آن را دندان آسیا
گویند چون غذا بآن نرم میشود و از آنجهت طواحن گفته اند
و آن دوازده دندان است شش از کام اعلی و شش از کام
اسفل سیم نواجذ است بدال مهمله که جمع ناجذ است
که آن را دندان عقل گویند قریب به بیست سالگی تا سی سالگی
بیرون می آید و آن چهار دندان است دو از حنک اعلی
و دو از حنک اسفل از چهار پهلوی طواحن چون فارغ
شدیم از اقسام دندانها شروع نموده در بیان مخارج اگر
مخارج جمع مخرج است و مخرج مکانی را گویند که حروف
از آنجا تولد شود و بیرون آید در عدد حروف تهجی خلافست

بعضی همزه و الف هر یکرا جدا میدانند بنابرآن هفت از ده میباشد

و بعضی هر دو را یکی دانسته اند بنابر آن هفت و هشت میباشد

اما اصح هفت و نه هست و در مخارج نیز خلاف کرده اند بعضی از

برای هر حرفی یک مخرج قرار داده اند و بعضی سه میدانند

حلق و دهن و لب و بعضی چهارده و بعضی شانزده

اما قول اصح هفده هست **اول** ابتدای حلق هست از جانب

قصبهٔ شش و ناف و آن مخرج همزه و ها است **دوم** وسط

حلق هست و آن مخرج عین و حا است **سیم** آخر حلق است

و آن مخرج غین و خا است معجمتان در ابتدای حلق خلاف هست

و بعضی ابتدای حلق از جانبی است که متصل شش و ناف

که نفس در وقت میل بالا کردن از وی برسد و نزد بعضی جانب

دهن است

دهن است این شش حرف را حلقی گویند و نزد بعضی حروف حلق

هفت است الف را داخل نموده اند چنانکه صاحب حرز الامانی

که مشهور به شاطبی است در منظومهٔ خود بیان نموده بنظم بیت

باقصی الحلق و اثنان وسطها و حرفان منها اول الحلق

جملا یعنی همزه و ها و الف از اقصی حلق اند و دو حرف دیگر

که عین و حا است از وسط حلق اند و دو حرف دیگر که غین و خا است

از اول حلق اند اول حلق را جانب دهن میگویند و مشهور

و اصح این است که شش حرف اند و الف از هوای دهن میباشند

چهارم اقصای لسان است که بیخ زبان باشد با آنچه برابر

اوست از کام بالا و آن مخرج قاف است **پنجم** عقب تر

از مخرج قاف باشد که فاصله با آنچه محاذی اوست از کام

بالاوان مخرج کافست واین دو حرف را لهوی گویند
ولهات آن گوشت پاره‌ایست ازبیخ زبان بجانب حلق
آویزان است که فارسی زبانان آنرا ملازه گویند وآنرا
قاف را علصی گویند وکاف را عکدی گویند غلط اول
لهات را میدانند که بجانب حلق است وعکده آخر
لهات را گویند که بجانب دهن است ششم وسط لسانست
با آنچه محاذی اوست از کام بالا وآن مخرج جیم وشین
ویاء غیر مدی است واین سه حرف را شجری گویند مراد
از شجر گشادگی دهان است هفتم اول پهلوی زبانست
که آنرا حافه گویند از جانب چپ یا از جانب راست
با آنچه محاذی وی اوست از دندانهای اضراس اعلی
وان مخرج

وان مخرج ضاد معجمه است اگرچه استادان کامل گفته‌اند
از جانب ایسر واز جانب ایمن اعسر است لکن از هر جانب
که عادت شود ونیکو ادا شود مستحسن وپسندیده است
وگفته‌اند که ضاد سرکش وگردنکش است واورا
همه کس نتواند رام کرد که مشقت بسیاری کشیده باشد
پس درست از مخرج خود ادا کردن در نهایت اشکال است
چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده‌اند انا افصح
العرب الکلم الضاد واین حرف را ضرسی گویند وحافی
کناره زبانرا گویند هشتم آخر پهلوی زبانست
با آنچه برابر اوست از بیخ دندانهای بالا وان مخرج لامست
نهم سر زبانست نزدیک مخرج لام با آنچه برابر اوست

از بیخ دندانهای بالا و آن مخرج نون است دهم سر زبان
مایل بظهر زبان بعد از مخرج نون باندک فاصله با آنچه
برابر اوست از بیخ دندانهای بالا و آن مخرج را مهمله است
بعضی برانند که پشت سر زبان داخل در مخرج را است
و این سه حرف را ذلقی و بعضی لثوی گفته اند و دلیل بر
هر چیز را گفته اند چون این سه حرف از سر زبان
اخراج میشود و سر زبان را ذلق گویند و لثه گوشت
بن دندانرا گویند و از غایت قرب مخرج بعضی
بر آنند که مخرج این سه حرف یکی است سر زبان است با بیخ
دندانهای پیشین بالای علیا و آن مخرج طا و دال مهملتین
و تا مثناة فوقانیه نقطه است و این سه حرف را نطعیه گویند

ونطع

و نطع سقف دهان و شکنهای کام بالا است ۱۲ از
سر زبان است با سر دندانهای پیشین بالا و آن مخرج ظا
و ذال و ثا منقوطه است ۱۳ از سر زبان است با
میان دو دندان پیشینهای سفلی و علیا هم گفته اند
و آن مخرج صاد و سین مهملتین و زا معجمه است
این سه حرف را اسلی گویند اسله باریک سر زبان است
چهاردهم سر دندانهای پیشین بالا است با شکم لب پایین
و آن مخرج فا است و از استادان کامل چنین رسیده
در پیشینهای علیا با بر باطن شفه سفلی رسد تا تکلم ادا شود
پانزدهم میان هر دو لب است و آن مخرج با موحده و است
و میم و واو غیر مدی است اما با از تری لب و میم از خیشوم است

یعنی از بیرون لب اما در واو لبها هیچ بهم نرسد
این چهار حرف را شفوی گویند شانزدهم هوا
و فضای دهان است و آن مخرج الف و واو و یاء مدیست
و این سه حرف را هوائی و جوفی نامند هفدهم
خیشوم است یعنی سوراخ بینی که غنه از وی برون
آید و آن مخرج میم و نون است که هر دو ساکن باشند
در حالت اخفا یا در حالت ادغام با غنه مراد
از غنه آوازیست که بدماغ پیچیده شود و این
دو حرف را غنی گویند بدانکه طایفه در آسان
و دانستن مخرج آنست که آن حرف را ساکن نمایند
و همزه مفتوحه در اول آن در آورند و بیان تکلم کنند تا وقف

در مخرج

در مخرج حرف قرار گیرد مثل اَبْ و اَتْ و اَثْ
تا الف تا آخر الاحرف مد که از هوای دهان برون
بر آید تمام شد ذکر مخارج حروف و صفتی را اهتمام
در مراعات آن باشد و تحقیق بدانکه سبب جدا شدن
حروفیست از یکدیگر در مخرج مشترک کنند مثلاً
طای مؤلف با تای منقوط و در طای مؤلف مراعات
استعلا و اطباق نمود فرق شود از یکدیگر و همچنین
سین و صاد اگر در صاد مراعات استعلا و اطباق
شود حروف مذکوره را صفات چندی باشد
لکن اهتمام در ذکر آنهاست که ذکر شود حروف
مستعلیه و مطبقه هفت مجتمع در کلمات قظ خص ضغط

که در چهار حرف ازین حروف که صاد و ضاد و طا
و ظا می‌باشد مراعات استعلا و اطباق بهره
می‌نمایند و سه حرف دیگر خا و غین معجمتین و قاف
همان مراعات استعلا می‌نمایند و غیر این حروف
هفتگانه هر بیست و دو حرف دیگر بنام مستفله
استعلا طلب بلندی کردن است مطبقه نامند بجهة
آنکه زبان در تلفظ بایشان طبق شود کام را و
گیرد و استفال میل بپایین کردن است و حروف
قلقله پنج حرفند موصوف بقلقله اند بجهة آنکه
در تلفظ جنبشی دارند و صفات دیگر اهتمام بآن
ندارند چنانکه سابقا ذکر شد بدانکه حروف
مستفله

مستفله سه حرفند که مختلف فیه اند در بعضی مواضع
تفخیم باید کرد و در بعضی مواضع ترقیق باید
نمود یکی از آن سه حرف لام لفظ جلاله است
پس اگر ما قبل وی مکسور باشد ترقیق باید کرد
مثل بالله و اگر مضموم یا مفتوح باشد تفخیم باید
نمود مثل والله و المسیح بن الله و یکی از آن
سه حرف راست اگر مفتوح باشد یا مضموم تفخیم
باید کرد مثل من ربک و من رسلنا و اگر مکسور
باشد ترقیق باشد و اگر کسره عارضیست
یا منفصل از کلمه راء و در آن کلمه که بعد از
را آید حرفی از حروف استعلا باشد تفخیم باید کرد

مثل ارجع والذی ارتضی وقرطاس واگر
ما قبل نیز ساکن باشد نظر بما قبل قبل باید کرد اگر ما قبل
قبل نیز مکسور باشد ترقیق باید کرد مثل لصبر و اگر مفتوح
یا مضموم باشد تفخیم باید کرد مثل غفار و غفور و در
ما قبل را یا ساکن و ما قبل قبل مفتوح باشد ترقیق
باید کرد مثل خیر و خبیر و تا کمال الطیر دیگر از آن
سه حرف الف است پس اگر ما قبل وی را
یا حرفی از حروف استعلا یا لام لفظ جلاله بشرط
آنکه ما قبل لام مفتوح باشد یا مضموم باشد مثل و ما ادراک
و خاشعین ونصر الله واتقوا الله تفخیم باید کرد
قاعده در بیان هاء کنایه و آن ضمیر مفرد مذکر غائب است

پس اگر

پس اگر ما قبل و ما بعد آن متحرک باشد مثل به و انه
باید صله کنند و مراد از صله اشباع حرکت
و اگر ما قبل و ما بعد هر دو ساکن باشد مثل منه اسمه
یا ما قبل متحرک و ما بعد ساکن باشد مثل به الحجر
عاصم صله نکند و اگر ما قبل ساکن و ما بعد متحرک
باشد مانند منه تتذکر و فیه سلطون نیز صله نکنند
مگر در فیه مهانا در سوره فرقان که در روایت
حفص صله میکنند بدانکه حروف مدیه باشد
الف و واو ما قبل مضموم و یا ما قبل مکسور
در حالتیکه واو و یا هر دو ساکن باشند مثل
قال و قیل و یقول اما اگر هر سه در یک کلمه مثل

اوتینا واو و یا و سبب مد اما یا همزه و سکون

هرگاه سبب مد همزه باشد یا در کلمه است یا منفصل از آن

کلمه اگر متصل است آن را مد متصل واجب گویند

مثل جاء و جیئ و سوء و اگر جدا و منفصل باشد

آن را مد منفصل گویند مانند ما انزل و فی انفسکم

و توبوا الی الله و اگر سبب مد سکون باشد یا سکون

او لازم است یعنی در حالت کل بود و از وقف

قاری باعث نشده است یا عارض است از وقف

قاری باعث شده و سکون لازم بر دو قسم است

یا مدغم است یا مظهر اگر مدغم است آن را

مد سکون لازم مدغم گویند مثل و آنه و اگر مظهر باشد

مد سکون لازم

مد سکون لازم مظهر گویند مثل آلآن در دو موضع در سوره

یونس علیه السلام و مد ص و ق که در اول دو سوره واقعند

که حروف مقطعه گویند و سکون عارض نیز بر دو قسمت

یا مظهر یا مدغم اما عارض مظهر مثل نستعین در او طول

طول و توسط و قصر هر سه جایز است مراد از طول مقدار

سه الف است و از توسط مقدار دو الف و از قصر مقدار

یک الف است طول افضل است از توسط و توسط افضل است

از قصر و مدغم آن ثابت نشده مگر در قرائت ابی عمرو

مثل الرحیم ملک یوم الدین و غیر از این اسامی که مد

متصل واجب و مد منفصل و لازم مدغم و غیر مدغم باشد

اسامی دیگر از برای همین سبب و سبب بیان شده است از قبیل

مد مبالغه و مد عجز و مد فرق و غیر ذلک بنا بر قول اهل شاطب
بر قول زیاده از شش ذکر کرده اند لکن چندان اهتمامی در
ذکر آنها نیست مختصر شد بهمین آنچه مذکور ه و اگر بجای
حرف مد حرف لین و آن واو و یا ساکنین ما قبل مفتوح خند
مثل یوم و لیل اولویت بر عکس است یعنی قصر اولیست
از توسط و توسط اولی از طول است مد انکه هر گاه سبب مد
از حال خود متغیر گشته باشد در او مد و قصر هر دو جایز است
خواه سبب مد همزه باشد یا سکون حرف اگر اثری از سبب
باقیست مد اولی است مانند هؤلاء و ان کنتم در اینجا سبب مد
که همزه است چون اثری از او باقیست زیرا که تسهیل کرده اند
کالیاء مد اولیست و اگر اثری از سبب مد باقی نباشد قصر
اولیست

اولیست مثل الف لم الله که جایز است وصل میم بلفظ
جلاله و چون وصل کنند اثری از سبب مد که سکون میم است
باقی نمیماند پس قصر اولیست **فصل سیم** در بیان
تنوین و نون ساکن تنوین نون ساکن ملفوظیست غیر مکتوبی
که تابع حرف آخر است مد انکه هر گاه تنوین یا نون ساکن
بحروف هجا رسد از برای ایشان چهار حالتست اظهار
و ادغام و قلب و اخفا اظهار نزد حروف حلق است که
شش است اول همزه ۲ ها سیم عین چهارم حا پنجم غین
ششم خا که نزد این شش حرف اظهار باید نمود خواه در
یک کلمه باشد خواه در دو کلمه مثل ینأون و من آمن
و منها و لقوم هاد و انعمت و من عباده و حکیم علیم

و وانحر ذ و من حرج و عزیز حکیم و فسینغضون و

ان یکن غنیاً و عفواً غفوراً و المنخنقة و من خیر و من قوم

مخصوص اما ادغام نزد حروف یرملون است که

شش حرفند لکن در چهار حرف آن که میم و نون و واو

و یا است ادغام مع غنه است بشرط اینکه در دو کلمه باشد

مثل من یار و من نطفة و خیر لا و من ولی و لا نصیر و

من یقول و آیة یغضون و اگر در یک کلمه باشد اظهار باید

کرد تا ملتبس نشود بمضاعف و آن در تمام قرآن چهار

کلمه است صنوان و قنوان و بنیان و دنیا و در دو حرف

آن شش حرف که لام و را است ادغام بی غنه است مثل

من ربهم و خافضة رافعة و من لدنا و هدی للمتقین اما

قلب

قلب بمیم نزد حرف با است خواه در یک کلمه و خواه در دو

کلمه مثل انباء و انبورک این را قلب مینامند از جهة آنکه

نون و تنوین را نزد با قلب بمیم باید کرد اما اخفاء

نزد پانزده حرفست و آن تا و ثا و جیم و دال و

ذال و زا و سین و شین و صاد و ضاد و طا و ظا

و فا و قاف و کاف و آن در دو کلمه باشد یا در

یک کلمه باشد مثل انتم و من تحتها و جنات تجری

و من ثمرة و من ظلمات ثلث و من جار و عجباً فا

جزاً و انداداً و من دافق و کأساً دهاقاً و انذر و من

ذلک و وکیلاً ذریة و منه لاً و من زکیها و مبارکة

زیتونة و من شاء و خالصاً سائغاً و انشار و من شجرة

وعتباداً شکوراً و ینفرون و من صلصال و ریحاً صرصراً
و ینفضوا و من ضل و مسفرة ضاحکة و انطلقوا و ان
طائفتان و صعیداً طیباً و انظروا و ان ظننا و ظلاً
ظلیلاً و انفسکم و ان فاتکم و ما آتیتموا و یعدون
و عذاباً و قریباً و منکم و ان کنتم   بدانکه میم ساکن
هرگاه بحروف هجا رسد اظهار باید کرد الا در دو حرف
وان دو میم و با است اما نزد میم ادغام باید کرد
آنرا ادغام مثلین گویند مثل کنتم مؤمنین و نزد با
اخفا باید نمود مثل تبنهم بالقسط **فصل چهارم** در بیان
سکت است و سکت در لغت ساکت شدن است و در
اصطلاح قطع صوت است بدون قطع نفس و عاصم روایت
حفص

حفص سکت میکند در تمام قرآن در چهار موضع اول
در الف عوجا در سوره کهف مانند عوجاً قیماً دوم
در الف من مرقدنا در سوره مبارکه یس مانند من
مرقدنا هذا سیم در نون من راق در سوره مبارکه
قیمه چهارم بل ران در سوره مبارکه مطففین **فصل**
پنجم در بیان ادغام است ادغام در لغت
ادخالست و اخفا مانند ادغمت اللجام فی فم الفرس
بمعنی ادخلت اما اخفا مانند ادغمت الثوب
فی الوعاء بمعنی اخفیت یعنی پنهان ساختم جامه را
در صندوق و در اصطلاح ساکن گردانیدن حرف
اول است و پنهان نمودن در حرف ثانی بشرط یکی

از سه مناسبت که آن تماثل و تجانس و تقارب است اما
تماثل مانند و یدرککم الموت و اذ ذهب و قد دخلوا
وعصوا و کانوا و آووا و نصروا اگر چنانکه حرف اول
از متجانسین حرف مد باشد که در این صورت جایز نیست
ادغام او در ثانی تا فوت نشود مد طبیعی که یک الف است
مانند و قالوا و الذی یوسوس و مجانس مانند
یا بنی ارکب معنا و قالت طائفة و اثقلت دعوا الله
و یلهث ذلک و قد تبین و لئن بسطت و فرطتم لکن
در ادغام طاء در تاء صفت اطباق را باید مراعات نمود
و اما تقارب مانند قل رب و من ربک و الم نخلقکم در باقی
داشتن صفت استعلای قاف درین کلمه خلاف است اولی

عدم

عدم ابقاست قاعده در بیان احکام وقف و وقف در لغة
ایستادن است و در اصطلاح قرا بریدن کلمه است از مابعد
آن و این چهار قسم است اول تام دوم کافی سیم حسن
چهارم قبیح وقف تام آنست که کلمه موقوف علیه را تعلقی
نباشد بما بعدش نه لفظاً نه معنی مانند وقف بر هم المفلحون
و ابتدا بان الذین کفروا و کافی آنست که کلمه موقوف علیه را
تعلقی باشد بما بعدش معنیً نه لفظاً مثل وقف بر من قبلک
و ابتدا بر بالآخرة درین دو قسم اعاده موقوف علیه
لازم نیست بلکه ابتدا بما بعد آن میتوان کرد و وقف حسن آنست که
کلمه موقوف علیه را تعلق باشد بما بعدش لکن سخن بر
وجهی تمام باشد مثل وقف بر الحمد لله و ابتدا برب العالمین

در این قسم وقف جایز باشد لکن اعاده موقوف علیه بهتر است
مگر وقتی که وقف بر آخر آیه شده باشد اعاده نباید کرد
قبیح آنست که کلمه موقوف علیه را تعلق باشد لفظاً و معنی با بعدش
و سخن تمام نباشد مثل وقف بر مالک و ابتدا به یوم الدین
و این قسم جایز نیست بلکه در حالت اضطرار هرگاه وقف کنند
اعاده به لازم است و وقف را وجوه متعدده است و آنچه
عاصم عمل کرده است اسکان است و اشمام و روم و
ابدال اما اسکان انداختن حرکت آخر است از کلمه خواه
فتحه خواه کسره خواه ضمه و او جاری شود در چند صنف اول
آنکه در وصل ساکن باشد مثل فلا تنهر دوم آنکه متحرک
باشد بفتحه غیر منون مثل لاریب سیم هائیکه بدل از تا تانیث شده باشد

الجنة

الجنة چهارم میم جمع را که قرائت صله کنند مثل علیکم
و الیکم که در او وقف باسکان جایز است و اشمام بهم رسانیدن
لبهاست بعد از اسکان و آن مخصوص ضمه است
و روم عبارتست از اسقاط چهار دانگ حرکت
موقوف علیه و باقی داشتن دو دانگ از حرکت
و آن مخصوص ضمه است و کسره مانند الرحیم و نستعین
و ابدال در قرائت عاصم بر دو قسم است یکی در اسمیکه
بتا تانیث باشد که تا را ابدال کرده میشود به ها مثل
رحمت و نعمت فصل ششم در بیان آنکه شیخ سجاوندی
رموزی از برای آن تعیین نموده بدانکه قواعد وقف
از وضع شیخ سجاوندی شش است لازم و مطلق و جایز

و مجوز بوجه و مرخص للضرورة و قد قیل و رموزی هم که بجهة
ایشان تعیین نموده‌اند شش است م ط ج ز ص ق
میم علامت وقف لازم است طا علامت وقف مطلق است
جیم علامت وقف جایز است زا علامت وقف مجوز است
صاد علامت وقف مرخص للضرورة است قاف علامت
وقف قد قیل است و بعضی از علمای قراءت دو حرف دیگر
باین شش حرف مزید الحاق کرده‌اند یکی لا است و دیگری
کاف لا رمز لا وقف است یعنی درین موضع وقف نباشد
کاف علامت وقف کذلک است یعنی هر وقفی که سابقاً
ذکر شد این موضع نیز حکم آن را دارد و تفریع گفته‌اند
که قاری باید جهتنا نگذارد وقف کردن میان عامل و

معمول

و معمول و فعل و معمول او از فاعل و مفعول و حال و
ظرف و مصدر و میان مبتدا و خبر و میان صله و موصول
و شرط و جزا و امر و جواب امر و صفت و موصوف
و بدل و مبدل منه و عطف و معطوف علیه و مؤکد
و مؤکد و مضاف و مضاف الیه و مستثنی و مستثنی منه
و میان افعال ناقصه و اسم آنها و میان حروف مشبهة
بالفعل و اسم آنها و میان قسم و جواب آن بلکه گفته‌اند
که فرق میان کلمه که در آن لا مکتوب است و آن کلمه که چیزی
مکتوب نباشد آنست که اگر لا مکتوب است بهیچوجه وقف
نتوان نمود بجهة آنکه لا را در کتابه بموضع میان مبتدا
و خبر می‌نویسند مثل وقف بر الذین آووا و نصروا ابتدا

از اولئك و الصابئين مستثنی و مستثنی منه نوشته میشود مثل وقف
بر فسجد الملائکه کلهم اجمعین و ابتدا با الا ابلیس و علی
هذا القیاس و در کلمه که چیزی مکتوب نباشد در حال
ضرورت وقف توان کرد اما اعاده باید نمود بدانکه
شش رمز دیگر است که متاخرین جهت وقف نکت قرار داده اند
و آن اینست قف قلا صل و صلی س و قفه
قف علامت وقف فی هذا الموضع است و بعضی موضع
قفه مینویسند با تا تانیث و هر دو یکمعنی دارد قلا علامت
قیل لا وقف است یعنی درین موضع بعضی بر وقف قائلند
و بعضی بر آنند که وقف نباید کرد صل علامت قد
یوصل است یعنی وصل اولی از وقف است و چون در بعض

هن

قف واقع شده یعنی امر مراعات میشود و نزد بعضی صلی علامت
الوقف اولی من الوصل است اگرچه یعنی صل و صلی یکدیگر
نزدیک است و هر دو بمعنی وصل کردن است س و
قفه بالواو هر دو علامت سکت است و بعضی لفظ سکته را
بسین کاف و تا و ها مینویسند و شش رمز دیگر که جمعی از
علمای قرات جهت بعضی از قواعد ضبط کرده اند
و در مصاحف مینویسند ه ی خ ب ع ب ت و لب آیت
ه علامت پنج آیه ی علامت ده آیه پس هرگاه کوفی
و بصری در عدد پنج آیه و ده آیه متفق باشند ه و ی
مینویسند و اگر اختلاف باشد میان ایشان جهت کوفی
از برای پنج آیه ه و از برای ده آیه ی وجه بصری

از برای پنج آیه خ و از برای ده آیه ع و در بعضی از کتب
قرائت مسطور است که هرگاه اختلافی باشد میان بصری
و کوفی از برای پنج آیه خ ک می‌نویسند و از برای ده آیه
ع ک می‌نویسند و دیگر لب و بت هر دو علامت ابتدای
آیه‌اند پس هر آیه که میانه بصریین و کوفیین اختلافی
در آیه باشد از برای کوفیین لب و از برای بصریین
بت می‌نویسند و گاه باشد که علامت پنج آیه خ و خمس
می‌نویسند و علامت ده آیه ع و عش می‌نویسند ضابطه
و آداب متأخرین است که ه دی در متن می‌نویسند
و خمس و عشر را در حاشیه قرآن می‌نویسند فصل هشتم در
بیان اسامی قراء سبعه است و رواة ایشان و رواة رواة

ایشان

ایشان اول نافع مدنی دوم ابن کثیر مکی سیم و چهارم ابو عمرو بصری
و ابن عامر دمشقی پنجم عاصم کوفی ششم حمزه کوفی هفتم کسائی
کوفی و هر یک از قراء را دو راوی باشد و هر راوی را
راوی باشد دو راوی نافع قالون و ورش دو راوی
ابن کثیر بزی و قنبل دو راوی ابو عمرو دوری و سوسی
دو راوی ابن عامر هشام و ابن ذکوان دو راوی عاصم
ابو بکر و حفص دو راوی حمزه خلف و خلاد دو راوی کسائی
ابو حارث و دوری و راوی بواسطه ایشان را چنانکه
که ذکر میشود راوی قالون ابو نشیط راوی ورش ازرق
راوی بزی ابو ربیعه راوی قنبل ابن مجاهد راوی دوری
ابو الزعراء راوی سوسی ابن جریر راوی هشام حلوانی

راوی ابن ذکوان اخفش راوی حفص عبید بن الصباح راوی
خلف ادریس ابن عبد الکریم راوی خلاد قاسم بن نزال
راوی ابو الحارث محمد بن یحیی راوی دوری جعفر بن محمد
و رموزات مرکبه که در متن و حواشی بعضی مصاحف نوشته اند
اشعار دارند بر قرائت هر قاری چنانکه صاحب حرز
الامانی که مشهور بشاطبی میباشد در منظومه خود جمع کرده
ابیت نافع ابن کثیر ابو عمرو ابن عامر عاصم حمزه
ا د ح ک ن ف
کسائی قالون ورش بزی قنبل دوری سوسی هشام
ر ب ج هز ز ط ی ل
ابن ذکوان ابوبکر حفص خلف خلاد ابو حارث دوری
م ص ع ض ق س ط
کوفیان حمزه و عاصم کسائی قراء السبعه الا نافع کوفیان
خ ث
ابن عامر کوفیان ابن کثیر کوفیان ابو عمرو و حمزه و کسائی
ذ ظ غ س
حرمه

حمزه و کسائی و شعبه حمزه کسائی حفص نافع و ابن عامر
صحبه صحاب عم
نافع و ابن کثیر ابو عمرو و ابن کثیر ابو عمرو ابن عامر و نافع
سما حق
عاصم ابن کثیر حمزه نافع خمسه اشاره بخلاف عنه است
حرمی مصر
نظر بظاهر ضابطه این بود که اسامی مذکوره از ذکر قرا
و روات ایشان و رموزات در اول رساله ذکر شده تا شد
چنانکه صاحب حرز الامانی که مشهور بشاطبی در اول
منظومه خود ذکر کرده و قبل از بیان احکام لکن چون عمل باحکام
از جمله ضروریات است در تعلیم آن لهذا بعد اسامی مذکوره
آخر احکام ذکر شد تفریع در محلی که احکام با ضمیر مفرد
مذکر غایب ذکر شد میبایستی که بیان با یک شود در تو
آن خلاصه درین محل بیان میشود بدانکه هر یکی که مذکور میشود

اگرچه از کلمه فیت اما آن همیشه پاک است و حرکت دادن
آن مثل قد أفلح است امّا رنگت بسیار است آنچه در اینجا مذکور است
هفت موضع مخصوص است اوّل لم یتسنّه در سوره بقره
دوم فبهداهم اقتده در سوره انعام سیم کتابیه چهارم
حسابیه پنجم مالیه ششم سلطانیه هفتم ماهیه خاتمه در بیان
مسائل متفرقه اوّل در اماله نظر بآنکه در بعضی کلمات
بعضی از قرّاء مثل عاصم وغیره اهتمامی در اماله آن دارند
مجملی از معنی اماله بیان میشود بدانکه فتح عبارتست از تمامیت
نطق و اماله عبارتست از انحراف نطق و او منقسم میشود
بر دو نوع اوّل کبری دوم صغری و در اصطلاح قرّاء اضجاع
و بطح و محض مجموع این سه لفظ را اماله کبری میخوانند

لفظ بین بین و بین اللفظین و تقلیل را اماله صغری خوانند
امّا در اماله کبری انحراف نطق بالتمام باید کرد و در صغری
انحراف بفتح بین الفتح و الکسر باید خوانده شود و
اسباب اماله نزد قرّاء شش است اوّل کسره دوم یا
سیم انقلاب از یا چهارم شبه منقلب از یا پنجم مجاوره
اماله ششم الفی که متطرّف باشد در کلمه که زیاده باشد
بر سه حرف امّا کسره مثل الدّار امّا یا مثل حیران
در قراءت ورش امّا انقلاب از یا مثل طاب و خاب
و رمی امّا شبه منقلب از یا مثل احدی و امّا مجاوره
اماله مثل رای برای امّا الف متطرّف که زیاده باشد
بر سه حرف مثل مدّعی و ادا ابتلی تتمّه در بیان

حالات و تغیراتیکه واقع میشود در همزه از تحقیق و تسهیل
و ابدال و حذف و الف زایده میان دو همزه یعنی
هر یک مجملاً ذکر میشود حالکونی که منفرد باشد همزه یا مجتمع
شوند دو همزه در حالتیکه جمع میشوند دو همزه با اجتماع
ایشان در یک کلمه میباشد یا در دو کلمه اقسام هر یک
بیان میشود انشاء الله تعالی چونکه تغیرات در همزتین
نسبت بهمزهٔ منفرد بیشتر است دگران اهم است پس
هرگاه جمع شوند دو همزه در یک کلمه یا آنکه هر دو
مفتوحه اند یا اول مفتوحه و ثانی مکسوره است
یا اول مفتوحه ثانی مضمومه مثال همزتین مفتوحتین مثل
ءانذرتهم مثال اول مفتوحه ثانی مکسوره مثل ائنا

اول مفتوحه

اول مفتوحه ثانی مضمومه مثل ءانزل نافع و ابن کثیر و ابو
عمرو در انواع ثلثه همزه دوم تسهیل کرده اند و هشام
در نوع اول او را دو وجه باشد یکی تحقیق و یکی تسهیل و
ورش روایت میکند از اهل مصر که در قسم اول همزه ثانیه را
بدل کنند با الف و باقی قراء تحقیق همزتین میخوانند مگر چند
موضع که آنها هم مراعات ابدال و تسهیل نمایند و در دو قسم
از اقسام ثلثه که یکی همزتین مفتوحتین و یکی اول مفتوحه ثانی
مکسوره باشد مثل ءانذرتهم و ائنا ابو عمرو و قالون
ادخال الف نمایند میان دو همزه و بعد خوانند مختصر شد
اما همزتین مجتمعتین در دو کلمه بر دو قسم است زیرا که همزتین
یا متفقند یا مختلف و آن قسم که متفق باشند یا هر دو مفتوحه اند

یا مکسوره یا مضمومه مثال اول مثل جاء امرنا مثال دوم
من السماء ان کنتم مثال سیم اولیاء اولئک ابو عمرو همزه اول را
اسقاط کنند در صورتها و قالون و بزی موافقت کنند با ابو عمرو
در همزتین در اسقاط همزه اول در غیر مفتوحتین و تسهیل
همزه اول کنند در مکسورتین کالیاء و در مضمومتین تسهیل همزه
اول کنند در بالسوء الا در سوره یوسف عم که تنوع از انواع
مذکوره است قالون و بزی را دو وجه است وجه اول آنستکه همزه
اول را ابدال کنند بواو بعد ادغام کنند در واو وجه
دوم آنستکه تسهیل همزه اول کنند بر قاعده مذکوره
و چون مذکور شد تسهیل همزه اول در انواع ثلثه حکم همزه
ثانی هم بیان میشود ورش و قنبل را دو وجه است وجه
اول تسهیل

اول تسهیل همزه ثانیه وجه دوم ابدال بحرفی که از جنس حرکت
آن همزه است   ثانیه چون بعد از همزه ثانیه متحرک
باشد مثل جاء احدهم در آن اشکالی نیست اما اگر بعد از
همزه ثانیه ساکنی باشد خالی از آن نیست که آن ساکن یا حرف
مد است یا غیر حرف مد اگر حرف مد نباشد مانند جاء امرنا
دو وجه جایز باشد وجه اول تسهیل همزه ثانیه نمایند
با مد و اگر آن ساکن حرف مد باشد مثل جاء ال لوط
ائمه قرا را در آن خلافست بعضی تسهیل همزه ثانیه نمایند
و ابدال را ممنوع دانند تمام شد احکام همزتین متفقتین
بدانکه همزتین مختلفتین بر پنج قسم اند اول آنکه بعد از همزه
مفتوحه همزه مکسوره باشد دوم آنکه بعد از همزه مفتوحه

مضمومه باشد مثال این دو قسم تفیئ الی و جاء امة
سیم بعد از مضمومه مفتوحه باشد چهارم بعد از مکسوره
مفتوحه باشد مثال این دو قسم نشاء اصبناهم و السماء
او ائتنا پنجم بعد از همزه مکسوره مضمومه آید مانند نشاء
الی قسم ششم عکس پنجم است در قرآن مجید نیامده است
مثل قسم اول تفیئ الی همزه دوم را تسهیل کنند میان
همزه و یا و در مثال قسم دوم که جاء امة باشد تسهیل
کنند همزه دوم را میان همزه و واو در مثال قسم
سیم ابدال کنند همزه اول را بواو مانند نشاء و اصبناهم
و در مثال قسم چهارم که و السماء او ائتنا باشد ابدال
کنند همزه اول را بیا در مثال قسم پنجم که نشاء الی

باشد دو وجه

باشد دو وجه جایز است وجه اول همزه ثانی را تسهیل
کنند دوم آنکه همزه اول را ابدال نمایند بواو
تفریع همزه چون در اول کلمه باشد باید ابتدا
باو بشود و جمیع قراء بتحقیق خوانند بتحقیق آن باشد
که همزه را تغییری نرسد و ابدال آن نباشد که همزه را
بدل نمایند بحرفی که از جنس حرکت آن همزه است یعنی
اگر همزه مضموم باشد بدل نمایند بواو و هکذا
و تسهیل آنست که همزه را بین بین خوانند یعنی که
همزه را میان خود و میان آن حرفی که از جنس حرکت
آن همزه است چنانکه اگر همزه مفتوحه است قرائت
میکنند میان همزه و الف و اگر مضموم است میان همزه

واو و اگر مکسوره است میان همزه و یا منحصر شد احکام
همزه و بیان تفصیلش باعث تطویل میشود و این مختصر
گنجایش آن ندارد منها اختلافی که واقع است
در سوره مبارکه هل اتی در آنکه قواریرا اول و ثانی را
جمع کنی قراء سبعه بر پنج مرتبه اند مرتبه اول آنکه
هر دو را منون خوانند و ابی بکر و نافع و کسائی وقف
هر دو را با الف کنند مرتبه دوم آنکه اول را منون
و ثانی را غیر منون خوانند و اول با الف وقف نمایند
و بر ثانی بغیر الف و آن مذهب ابن کثیر است فقط
و بعضی که مرتبه سیم اند در اول و ثانی ترک تنوین کنند
بر اول با الف وقف کنند و در ثانی بغیر الف و آن مذهب

ابو عمرو

ابو عمرو و ابن ذکوان و حفص است و بعضی که مرتبه چهارمند
در کلمتین ترک تنوین نمایند و وقف بر هر دو با الف کنند
و آن مذهب هشام است فقط و قسم پنجم که در کلمتین
ترک تنوین کنند و وقف هر دو بغیر الف نمایند و آن مذهب
حمزه است فقط و در سلاسلا آن با ثار از قراء سبعه قاری
منون وقف او بر الف باشد و قاری غیر منون ثابت
که وقف کند بر الف و آن ابی عمرو است فقط و وقف
بغیر الف کنند و آن مذهب ابن ذکوان و حفص و
بزی است نافع و حمزه عالیهم ثیاب را بسکون
یا و سکون ها خوانند و اشباع میم جمع هم نمایند
و در و استبرق چهار قرائت باشد نافع و حفص خضر

وبکسر قاف خوانند هر دو در رفع وحمزه وکسائی در هر دو
بجر خوانند وابوعمرو وابن عامر رفع اول وجر ثانیه
خوانند ابن کثیر وشعبه بجر اول ورفع ثانی خوانند
تنبیه در بیان لحن است بدانکه لحن در لغت خطا
در قرائت است ودر اصطلاح علما این فن لحن بر
دو قسم است جلی وخفی جلی آنستکه در کلمات قران در
اعراب تغییری واقع شود واین همه کس را معلوم گردد
خواه قاری وخواه غیر قاری ولحن خفی آنستکه
حرف از مخرج خود بکماله ادا نشود یا خللی در صفات
بهم رسد یا مد زیاده وکم شود یا در تشدید تخفیف
بهم رسد واین همه کس را معلوم نشود الا استاد کامل
یا کسی که

یا کسیکه قرآن را از استاد کامل یاد گرفته پس احتیاط
باید کرد که در حال تلاوت لحنی واقع نشود تا در قرائت
وتلاوت ماجور باشد احکام وقواعد این علم بسیار
بسیارست لکن رساله را گنجایش بیش ازین نیست
تمت الرساله فی اثنا وعشرون
شهر رجب المرجب من شهور
سنه ۱۲۸۴

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد وآل محمد والعن صنمی قریش

وجبتیهما وطاغوتیهما وافکیهما وابنتیهما

اللذین خالفا امرک وانکرا وحیک وجحدا

انعامک وعصیا رسولک وقلبا دینک و

حرفا کتابک واحبا اعدائک وجحدا

آلائک وعطلا احکامک وابطلا فرائضک

والحدا فی آیاتک وعادیا اولیائک

ووالیا اعدائک وخربا بلادک وافسدا

عبادک اللهم العنهما واتباعهما واولیائهما

واشیاعهما ومحبیهما وموالیهما فقد اخربا بیت

النبوة وردما بابه ونقضا سقفه والحقا سمائه

بارضه وعالیه بسافله وظاهره بباطنه

واستاصلا اهله وابادا انصاره و

قتلا اطفاله واخلیا منبره من وصیه و

وارث علمه وجحدا امامته واشرکا بربهما

فعظم ذنبهما وخلدهما فی سقر لا تبقی ولا تذر

اللهم العنهم بعدد کل منکر اتوه وحق اخفوه

ومنبر علوه ومؤمن ارجوه ومنافق ولوه

وولی اذوه وطرید اووه وصادق

طردوه وکافر نصروه وامام قهروه

وفرض غيروه واثر انكروه وشر آثروه
ودم اراقوه وخبر بدلوه وضر ابدعوه وكفر
نصبوه وفيء اقتطعوه وسحت اكلوه وخمس
استحلوه وباطل اسسوه وجور بسطوه ونفاق
اسروه وغدر اضمروه وظلم نشروه ووعد
اخلفوه وامانة خانوه وعهد نقضوه و
حلال حرموه وحرام احلوه وبطن فتقوه
وضلع دقوه وجنين اسقطوه وصك
مزقوه وشمل بددوه وعزيز اذلوه و
ذليل اعزوه وحق منعوه وامام خالفوه و
كذب دلسوه وحكم قلبوه اللهم العنهم
بكل آية

بكل آية حرفوها وفريضة تركوها وسنة غيروها
ورسوم منعوها واحكام عطلوها وارحام
قطعوها وبيعة نكثوها ودعوى ابطلوها وبينة
انكروها وآيات جحدوها وحيلة احدثوها و
خيانة اوردوها وعقبة ارتقوها ودباب
دحرجوها وازياف لزموها وشهادات كتموها
ووصية ضيعوها اللهم العنهما في مكنون السر
وظاهر العلانية لعنا كثيرا ابدا دائما دائبا
سرمدا لا انقطاع لامده ولا نفاد لعدده
لعنا يغدو اوله ولا يروح اخره لهم ولاعوانهم
وانصارهم ومحبيهم ومواليهم والمسلمين لهم

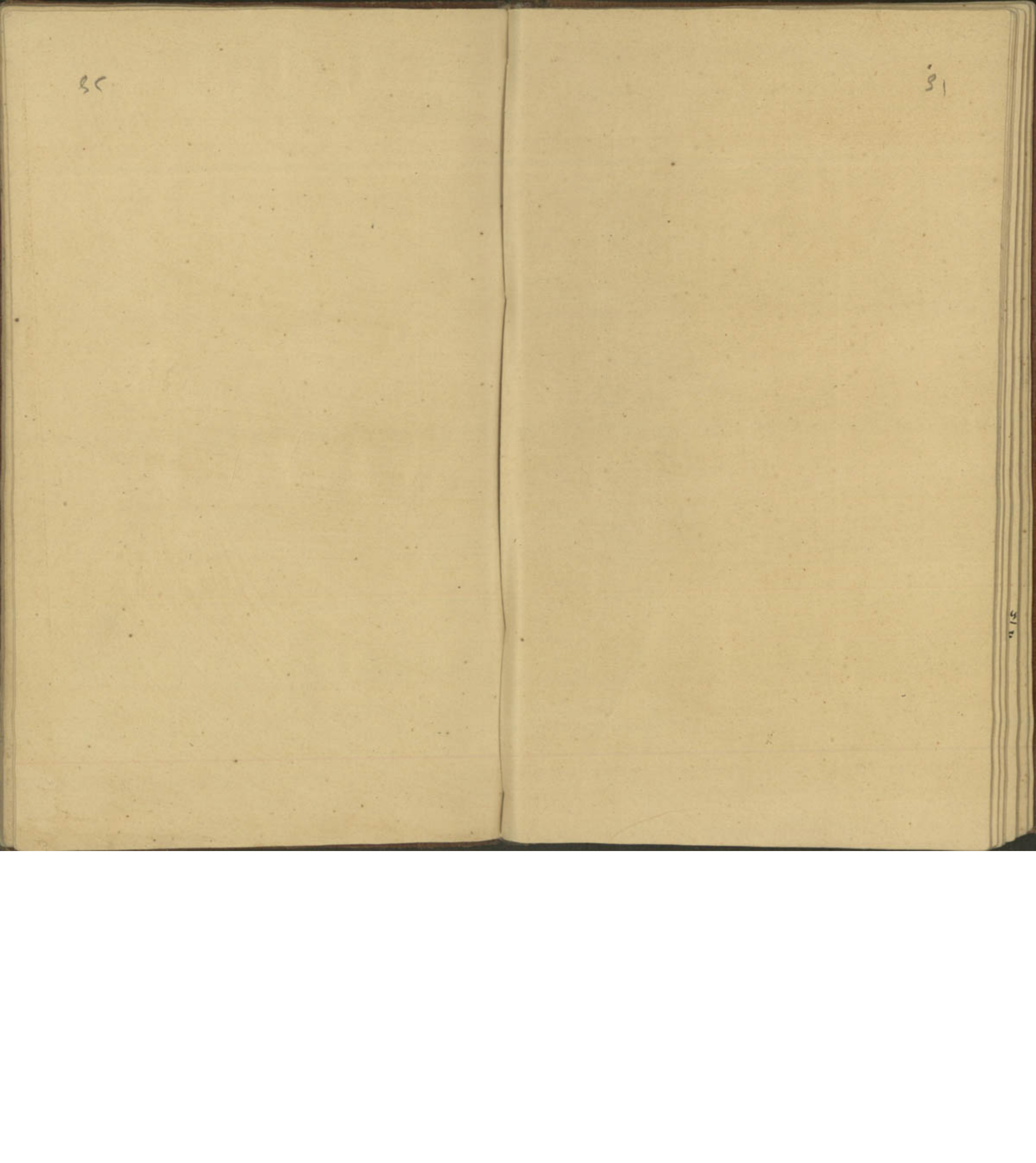
والمائلین الیهم والناهضین باجنحتهم و
المقتدین بکلامهم والمعتقدین بمودتهم و
المصدقین باحکامهم

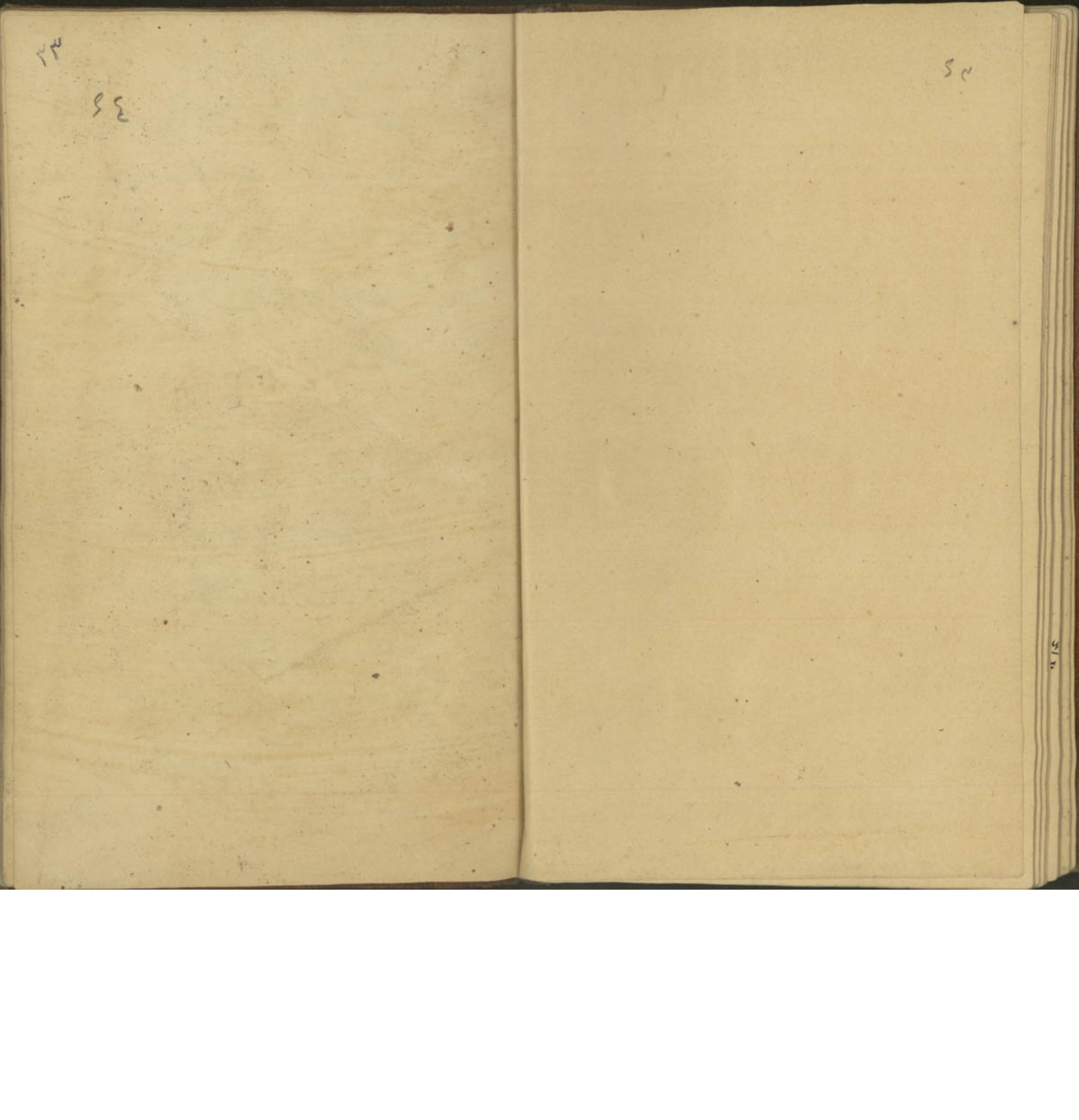
پس چهار مرتبه بگوید

اللهم عذبهم عذابا یستغیث منه اهل النار

امین رب العالمین

یا امیرالمؤمنین





بسم الله الرحمن الرحیم
صبا بعطرآمیزی رقم مشکین
بسم الله که سر دفتر ارقام مشک
فام دیوان حمد و ثنای رحمت
بر جمله کاینات پرتو تجلی تافت
و بقلم صنع و قدرت سواد این رقم
در سویدا مردمک دیده اهل تحقیق
النعی عماد الحسنی جای گرفت و از نسیم
زلف عنبر بوی آن رقم از گل روی

[illegible]

لیلی

لیلی مشام مجنون راه یافت که سر آسیمه
بصحرای رسوائی شتافت و حرفی از دفتر حسن
آن رقم از لب شیرین بگوش فرهاد رسید
که در کوهسار دیوانگی بسر برد و دیده لباس حیات
درید و درود نامحدود بر مرقد منور مطهر تنزیهی
که اگر مقصود ظهور مصحف وجود او از عالم غیب
بعالم شهود نبودی لوح و قلم پیدا نشدی و اگر
غرض حصول اجزا خط آن مصحف نبودی
در آسمان هیئت دوره و در زمین صورت سطح
هویدا نشدی اعنی محمد مصطفی صلی الله علیه
واله وسلم و تحیات زاکیات نثار روح پرفتوح
اهل بیت او که نقطه دایره ولایتند باد خصوصاً بر ابابکری

مدققان جهان صنایع و موی شکافان عالم
بدایع پوشیده نماناد که روزی این فقیر حسب
اتفاق بمطالعه خط نسخ تعلیق بود مشغول و بجستجوی
انوار جمال شاهد حقیقی راه تماشای خطی می‌نمود
که چند بیتی از کتابت شریف قبلة الکتاب
مولانا سلطان علی المشهدی علیه الرحمه
در نظر آمد و در نظر از هرچه گوئی خوشتر آمد الفاظش
چون قامت شمشاد قدان آرام جان و چشمهای
صادش چون چشم دلبران فتان دل و لامش
چون زلفین محبوبان دلاویز و دوایر نونش
چون ابروان خوبان فتنه انگیز هر نقطه آن
چون مردم دیده سیه چشمان و هر مد آن چون

چون

چون آب حیات در ظلمات مداد روان چون
دل اطلاع بر وجود آن آب حیات پیدا کرد
و لذت آن در مذاقش جا کرد و تشنگی بر خود
غالب دید و صدای العطش العطش او در حجره
سینه پیچید بیت چو آرد آب بر لب تشنه
جانی بسوزد گر نه زو سازد زبانی القصه
کمال میل تحصیل خط از نهاد این خاکسار سر زد
و اسباب تحصیل دیگر بهم بر زد مدتی
مدتی در خدمت بعضی از عزیزان که در این
فن بجائی رسیده بودند و یا از لب مبارک
ارباب این صنعت حرفی شنیده بودند

بنده وارسته گرد و آنچه توانست بدست آورد

تمتع ز هر گوشه یافتم ز هر خرمنی خوشه یافتم

اکنون میخواهد که آنچه بیمن صحبت عزیزان فراهم

آورده و بکثرت کتابت و مشق تجربه کرده حقیقت

التیام و صورت انتظام یابد تا شاید که مستفیدزا

ثنا کند و آن مستفیدی این خاکسار را بدعای خیر یاد کند

بنابرین در آن باب اتفاق شش فصل افتاد

فصل اول

و آن را آداب المشق نام نهاد گفتی در

بیان آنکه کاتب را از صفات ذمیمه احتراز

میباید کرد زیرا که صفات ذمیمه در نقش علامت

بی اعتدالیست و حاشا که از نفس بی اعتدال

کاری

کاری آید که عین اعتدال است از کوزه

همان برون تراود که در وست پس کاتب

باید که بکلی محترز باشد و کسب صفات حمیده کند

تا آثار این صفات مبارک از چهره شاهد خطش

سر زند و مرغوب طبع ارباب هوش افتد

۲ از صفات ذمیمه

۷ انوار

فصل دوم

در بیان اجزاء خط (بدانکه اجزای خط) بر دو قسم است تحصیلی و غیر

تحصیلی تحصیلی آنست که کاتب را بممارست

و مداومت حاصل میباید کرد و غیر تحصیلی آنکه

چون تحصیلی حاصل شود این هم حاصل شود و آن

دوازده جزء است اول ترکیب دوم کرسی

سوم نسبت چهارم ضعف پنجم قوت ششم

سطح مجسم دور هشتم صعود دری نهم نزول مجازی

یا ما الترکیب

دهم اصول نزام صفا ارکان شان قسم اول و

بر دو قسمت جزوی و کلی و جزوی نیز بر دو قسمت

قسم اول آن است که اجزای حروف مفرد را

چنان ترکیب کنند که با عتدال اصول در آید چون

حرف قاف و غیره که مرکب شد از ضعف و قوت و سطح

و دور و تناسب و مانند اینها قسم دوم

آن است که چند حرف مفرد را مرکب ساخته کلمه

سازند نوعی که واضع او را وضع کرده چون لفظ قلم

که مرکب است از قاف و لام و میم و کلی آن است

که چند حرف مفرد یا مرکب و یا مفرد و مرکب را

ترکیب

ترکیب کرده سطری سازند بنهجی که مرغوب طبع سلیم

باشد چون عبارت این حدیث که الخط نصف العلم

که مرکب است از حرف مفرد و مرکب و اگر سطر بقدر

مصرعی بوده باشد در و یک مد تمام یا دو نیم مد

و یا سه دو دانگ مد و یا یک دو دانگه مد و یک نیم مد

و یا یک دو دانگه مد و یک چهار دانگه مد قرار باید داد

و اولی آن است که در اول و آخر مصرع نباشد

و اگر در آخر مصرع بر بالا حرفی واقع شود عیب ندارد

و مصرعی چون در زیر مصرعی نویسند باید که مدات

برابر یکدیگر نباشد مگر آنکه چلیپا نویسند که آنجا برابر هم

نوشتن مستحسن است قسم دوم کرسی آن است که چند بینات

راکه در مصرعی واقع باشد و آنها را بقدر تشابهی
با هم باشد برابر هم نویسند چون دایره نون
وی و شین در این مصرع که خواجه راست
من دوستدار روی خوش و موی دلکشم
و دال و واو و رای دوستدار و روی و مد دو
ستدار و شین خوش گاهی که بدید باشد
و در صعود و نزول حقیقی همین سیر مرعی باید داشت
و اگر مجموع اینها تشابه یکدیگر در مصرعی واقع شود
که برابر هم نتوان نوشت بتوهم اینکه قصوری
در ترکیب پیدا شود آنچه متغیر گردد همچنان واو
خوش و واو عطف هم در آن مصرع که اگر این

هر دو را با دال و واو دوستدار کرسی
سازند ترکیب باریک شود و دست و پاکو
دراز و این معیوب است و البته این هر دو را
بالاتر نباید نوشت بهر صورت حروفی را که تشابه
موجود باشد بی قرینه ننویسند و در این مصرع
واو خوش و واو عطف قرینه یکدیگر میتواند بود
و ترتیب کرسی نگاه دارند مگر آنکه در ترکیب قصوری
پدید آید و در هر خط که کرسی بدین طریق تفصیل یافته
باشد مرغوب نخواهد بود چنانکه دو ابروی
آدمی یا دو چشم که اگر برابر هم نباشد
دلکش نخواهد بود و اگر در آخر مصرع یا سطری

از کرسی تجاوز کرده حرفی بالاتر نویسند همچو دانست
بلکه محسن نسبتیم نیست و آن آنست که هر حرف را چنان
نویسند که نسبت بقلم خود کوچک و بزرگ نباشد
و چون این صفت در خط پدید آید هر دو بیات
که مثل هم باشد کمال مشابهت خواهند
داشت و اگر بر خلاف این باشد مطبوع
نخواهد بود همچنانکه دو ابروی آدمی یا دو چشم
که اگر یکی بزرگتر از دیگری بوده باشد
هیچ کس را بدیدن آن او میل نباشد چهارم ضعف
و کمال آن آنست که آخر دوایر بفعل آید
و مراتب آن تا کمال قوت بسیار است و حفظ مبادرکرد

که در نهایت مدات پدید آید بعد می و مراتب
آن تا کمال ضعف بسیار است و ضبط
آن میسر باید کرد پنجم سطح و آن آنست
که چون ناظر نظر کند حالت خشکی دریابد
چون اوایل مدات و غیر آن ششم دور
معد و آن آنست که چون بنظر درآید طبیعت
حالت رطوبت دریابد چون نهایت مراتب
و مثل آن و اعتدال سطح و دور را از خط
استاد نقل باید کرد هفتم صعود و آن آنست
که قلم از زیر ببالا حرکت کند اما حرکت او مستقیم
نباشد چون نهایت دوایر که آن را اشره
نیز گویند و مراتب آن بسیار است و بطریق

موضوع ضبط باید نمود نهم نزول و آن
آنست که قلم از بالا بزیر حرکت کند اما حرکت
او مستقیم نباشد چون اوایل مدّ و مراتب این
نیز بسیار است و ممارست باید کرد دهم اصالت
و آن کیفیتیست که از اعتدال ترکیب اجزای
تسعه که مذکور شد حاصل آید و در هر خط
که این صفت اندکی پدید آید آن خط نفیس
باشد و اگر از جواهر عزیزتر دارند
روا باشد و چون کمال این صفت در خط
حاصل آید اگر از جان خود دوستتر دارند
بجای خود است و مخفی نماند که اجزای تسعه در خط
بمنزله جسمست و اصول بمنزله جان

ذوق این باده ندانی بخدا تا نچشی یازدهم صفا

و آن حالتیست که طبع روح را مسرور و
چشم را نورانی کند و بی تصفیه قلب آنرا
تحصیل نتوان نمود چنانکه مولانا فرموده
که صفای خط از صفای دلست و این
صفت را در خط دخل تمام هست چنانکه رو
ی آدمی که هرچند موزون باشد و صفا
نداشته باشد مرغوب نخواهد بود و پوشیده
نماند که چون اصول و صفاتشان شوند بعضی
او را مزه گویند و بعضی اثر گویند ۱۲ و آن
حالتست که چون در خط موجود بود تمام
گردد چون زبدة المتقدمین مولانا جمال الدین

دوازدهم شأن
کاتب از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

یاقوت علیه الرحمه این نوع را اختراع خط
شمرده ذکر کرده باشد چون قبله
الکتاب مولانا سلطان علی مشهدی مانند
که در نسخ تعلیق ارسال نیست اگرچه اعتقاد
ارباب قلم این زمان است که رساله
در این خط نیز موجود است اما گویا
مولانا متوجه ذکر آن نشد که ترک آداب
... در تعریف مشق و آداب آن
بدانکه مشق نظری آن مطالعه کردن خط
استاد است و فایده او آن است
که کاتب را کیفیات روحانی خط

آشنا گرداند و نقل فاسد از کتابت کاتب
زایل نماید و سرعت کتابت از آن بحصول
پیوندد و اولی آن است که مبتدی را که چند
این مشق فرمایند تا طبع او بلذات روحانی
خط الفت یابد بعد از آن مشق قلمی فرمایند
و در ایام مشق قلمی هم این مشق باید کرد
اما مشق قلمی و آن نقل کردن است از خط استاد
بدانکه مبتدی را ناچار است از آنکه اول مفردات
کبیر از خط استاد بدست آورد و نقل کند تا بجهات
هر حرف بوضع واقع واقف شود اگر نقل حکمی نباشد
فایده علمی در مفردات کافی است هر حال بعد از آن

از مرکبات مختصری پیدا نماید که کمتر از چند بیت
نباشد و اول در مشاهده اجزای هفدگانه
بکند و استمداد همت از ارواح پاک ارباب
این فن نماید و قلم را بنوعی که در این رساله
قرار یافته تراشد و مداد را بروشی که ذکر
رفته و کاغذ را بطریق مشروط بدست آورد
و نقل کند در کمال تأمل چنانچه مولانا فرموده

حرف حرفش نکو تأمل کن
نکته چون بنگری تغافل کن

و باید که بخطی که روش آن مخالف روش
منقول عنه است نظر نکند که مضرت عظیم دارد

و یکچند بعد از مشق قلمی مشق دیگر نکند تا خط او آشنای
منقول عنه شود و دیگر بیات که در منقول عنه
نباشد از وقت آن مشق بهمان روش بیرون
در آید و این کمتر از یکسال نتواند بود و بعد از آن
هر روز یکنوبت از آن آنچه تواند نقل کند
و متوجه مشق خیالی شود انسانی که قابل
باشد باندک فرصتی ترقی او ظاهر شود
و ممتاز گردد و هر روز پیش از نهایت
کتابت نتوان کرد که رتبه آن عالی باشد
مگر پیش از آن چند روز مشق قلمی کرده باشد
و متوجه مشق خیالی نموده باشد باوجود

این پیش از کبر و زیادو نتوان نوشت
والبته بی مغز شود و اگر کسی بیشتر خوب نویسد
مؤید بنفس قدسی خواهد بود اما فواید مشق
قلمی بسیار است ولی این مشق خوش نوشتن
محال است و اگر قلم منقول عنه صلاحیت آن
داشته باشد که مرکز دیگر قلم ها واقع شود خوب
است والا مرکزی قرار باید داد محض نماند
که اگر منقول عنه کمتر از صد بیت باشد
پی مشق طرفین کتابت بر تبه نشود اما
مشق خیالی و آن آنست که کاتب کتابت
کند نه بطریق نقل بلکه رجوع بطبع خویش

نماید و هر ترکیب که واقع شود نویسد و
فایده این مشق آنست که کاتب را صاحب
تصرف بکند و اشغال او از خیالی بسیار بر مشق
قلمی غالب شود و کتابت بی مغز شود اگر کسی
بمشق قلمی عادت کند و از مشق خیالی گریزان
باشد متصرف نشود تا خواسته باشد
که مصنف دیگران فرا گیرد و خود تصنیف
نتواند کرد و در مشق قلمی تصرف کردن مجوز نیست
و پوشیده نماند که در تهیه اسباب مشق
کمال سعی را باید کرد و الا فایده ندهد
چنانکه افضل الکتاب مولانا میر علی فرموده

چند در وادی خط صرف کنی نقد حیات
بشنو از من سخنی و نشین فارغ بال

پنج چیز است که تا جمع نگردد با هم
هست خطاط شدن نزد خرد امر محال

دقت طبع و وقوفی ز خط و قوت دست
طاقت محنت و اسباب کتابت بکمال

گر از این پنج یکی راست قصوری حاصل
ندهد فایده گر سعی نمائی صد سال

فصل چهارم

در بیان قلم تراشیدن اول آنکه باید قلم سرخ
و سفید که سختی آن متوسط باشد و دو
قلمتراش یکی که باریک و تنک و تیز باشد

از جهت خانه قلم خالی کردن و دیگری ثقیل
و تیز باشد از جهت قط کردن قلم تا در دقت قط را در اول قلم
نمز دوی قط رسیده چنانکه ناخن در او
فرو نرود و بعد از نهادن قلم تراشیدن
شروع نماید اجزا سسته را بعمل آورده
و اجزا ستبر فتح است و شق
و انسی است وحشی و مغز و قط و شرط فتح
فتح قلم نسخ تعلیق آن است که محرف باشد
یعنی چون بر پهلوی چپ فتح قلم بگردد از
چهار دانگ اول فتح قط محرف بنظر آید
و اگر قلم خفی و اگر جلی باشد بقدر

ده نقطه آن قلم درازی فتح قرار باید
داد و بعضی نقطه دانسته اند و بعضی نقطه
جزم و قلمی که بسیار جلی باشد اگر
فتح کوتاه‌تر باشد میسر نبود و شرطش
آن است که چون فتح بر گیرد پشت قلم
بر روی قط نهد و با انگشت چنان زور
کند که وسط آن بشکافد و نهایت شق
تا چهار دانگ فتح باشد و این شق بهتر
این شقوق است و انسی و وحشی برابر
باید چنانکه مولانا فرموده انسی
و وحشیش برابر کن چار دانگ

و دو دانگ شق نه کهن و شرط مغز آنست
که بقدر ریگدانگ قط قلم باشد و تا کید انکه هم
هم نوشته اند و زیاده ازین خطاست و شرط
قط آنست که وسط باشد چنانکه مولانا
فرموده گر محرف کنی خطا باشد
متوسط کنی روا باشد و طریق دانستن قط محرف و متوسط و جزم
ان است که مربعی متساوی الاضلاع وضع
کنند و از زاویه طرف راست باید خطی بکشند
تا زاویه برابر ان چنانکه دو مثلث ظاهر شود
وان خط را محرف گویند و باید زاویه
که اول شروع کرده در قط محرف تا میان

قائمه برابر در مثلث زیرین خط بکشند واین را
قط متوسط دانند وطرف بالای این خط
را مایل بمحرف وطرف زیر را مایل بجزم و صورت
آن این است   وچون قلم بتراشند
خاک بر پشت او بمالند تا اگر چربی داشته باشد
جذب و بعد از آن قلم را بنقطه تجربه نماید

فصل پنجم

در آداب مرکب ساختن ده مثقال دوده
چربی گرفته بدست آورده باید که چهل مثقال صمغ را
در آب ریزد تا چون عسل شهد بود و آن را دوده را
در کاسه کنند و چهار دانگ صمغ را هم در کاسه
کرده آنقدر بکف بمالند که دوده گسسته شود

و بعد از آن دو دانگ صمغ را یک مثقال آب
اضافه کنند تا رواتر شود و آن را نیز در آن
کاسه کرده با آن دوده بساید چنانچه آن را
در شیشه توان کرد پس آن را در شیشه کنند یا در
ظرف مثل آن باشد چنانکه با نصف آن تغو
و سر آن را محکم بگیرد و آن قدر بجنباند تا کمال
آمیختگی پیدا کنند و هر چند بیشتر بجنبانند صلابه بیشتر
خواهد یافت و اگر هر مرتبه ده روز ما حساب شد
و بعد از چهار مثقال زاج سیاه را در آب کنند
تا گداخته شود و صاف کنند بعد از آن شش مثقال
مازو را خرد کرده با نیم مثقال زعفران دو دانگ

صبر ده مثقال افتیمون و ده مثقال پوست

سبز گردکان و ده مثقال نیل را در نیم من آب بجوشانند

تا نصف آید و آن را صاف کنند و از آن آب زاج

اندک اندک در او ریزند و قلم در آنجا زده تجربه

کنند تا رنگ آن فرنگیه شود و این را

نیز اگر اندک صمغ اضافه کنند مرکب فرنگیه

خواهد بود غرض که استعمال آن آنست که

فرنگیه [illegible] شود و واقف باید که زاج آن

زیاده نباشد که مرکب را سوزد و بعد از آنکه

مرکب را از شیشه بدر آورند و از آن آب

زاج و مازو اندک اندک برآورند و دیگر کنند

تا باعتدال

تا باعتدال آید اما باید صمغ و دوده که در شیشه میکنند

بجنبانند زیاد غلیظ نباشد که قبول لیت نکند

و الا هرچند که بجنبانند صلایه نخواهد یافت

و این نوع مرکب خاصیت چند فایده دارد

که آن نوع که در هاون میریزند ندارد یکی آنکه

چون در اندرون شیشه است از گرد و خاک محفوظ است

دیگر آنکه همه آن مرکب یک نوع صلایه می یابد

برخلاف هاون که بعضی صلایه می یابد و بعضی نمی یابد

فصل ششم در ترتیب کاغذ لکه که کاغذ عادی شهرت

که لم دارد باشد بهترین کاغذهاست چنانکه بعضی از

ارباب این فن در تعریف آن میگویند

چنانکه کاغذ عادی شود بهتر و رنگ کارش
خواهد قیمت آن قسم می داند و نشانه رسش در
شهوار رفت شد و بعد از آن نیز رالت آماده رشته
و آنرا سطلی نیز گویند هم خوب است و بهترین رنگها
خاکستری چو نمه مولانا و غیره هیچ یکی از آن
حنائی است حاجت آنکه از ما ما نیست
و مصالح آن رنگ خاک و مداد و زعفران است
و باید بسیار آب زیاد از آن شسته کنند و در وقت
آن رنگ کردن آنقدر دست بمالند در جسم کاغذ
اثر نفوذ کند و در وقت مهره کردن نیز کاغذ را
نم نکنند تا از آن مهره کاغذ نو زرد و کمال

خوب مهره است که جبال روشن و مصفا
گردد و شخص در آن نگاه میکند عکس
روی در آن نماید والله اعلم بالصواب

م م م


۹۴
صفحه

